

گفتگو با مترجم ادبی



مژده دقیقی

خزاعی فر: خانم دقیقی، در ابتدا مایلم کمی درباره خودتان صحبت کنید. بفرمایید چه افراد و وقایعی در گرایش شما به ترجمه دخیل بوده‌اند؟ آیا در کودکی و نوجوانی با کتاب مانوس بودید؟ آیا در نوجوانی دغدغه نوشتن داشتید؟ می‌دانید که ما در گفتگوهایمان با مترجمان ادبی معمولاً این سوال را می‌پرسیم چون ترجمه ادبی را آفرینش ادبی می‌دانیم و لذا معتقدیم کسی تصادفاً مترجم ادبی نمی‌شود.

در دوران کودکی کتاب به وفور در دسترس بود، ولی در آن زمان کتاب‌های خاص کودکان زیاد نبود. یادم می‌آید همه‌جور کتابی می‌خواندم. خدا می‌داند با تخیل کودکانه‌ام چه معنایی از آن‌ها به هم می‌باختم. خانواده‌ام با آن‌که کتاب‌خوان بودند، بیش‌تر اهل علم بودند تا ادبیات. به نظرم در آن دوره گرایش به علم در جامعه غالب بود. به هر حال، کار در زمینه‌های علمی و مهندسی برایشان بیش‌تر ارزش داشت. ادبیات و هنر را تفنن می‌دانستند. در نوجوانی ذوق نوشتن داشتم ولی چندان پیگیر نبودم؛ شاید هم نمی‌توانستم تشخیص بدهم چه می‌خواهم.

در سال‌های طولانی تحصیلی در مدرسهٔ مهران با زبان انگلیسی مأنوس شدم و علاقه‌ام به این زبان از همان سال‌های کودکی شکل گرفت. همین‌جا یادی بکنم از خانم و آقای مافی، مدیران خوش‌فکر این مدرسه، که از پایه‌گذاران آموزش مدرن در ایران بودند و علاوه بر حساب و هندسه، به شاگردان مدرسه‌شان درس زندگی و اخلاق هم می‌دادند. روانشان شاد و یادشان به خیر.

آموختن زبان انگلیسی بعدها، در سال‌های آخر دبیرستان، در مدرسهٔ دوزبانهٔ دیگری ادامه پیدا کرد. خودم هم پیگیر بودم و در مؤسساتی مثل شورای فرهنگی بریتانیا به آموختن این زبان ادامه می‌دادم. ولی نه در فکر ترجمه بودم و نه در دانشگاه رشتهٔ زبان انگلیسی را برای تحصیل انتخاب کردم. بعدها که به کار مطبوعاتی مشغول شدم، دیدم دانش‌زبان‌ام خیلی به کارم می‌آید. اوایل هر چه لازم بود ترجمه می‌کردم. مدتی طول کشید تا توانستم به طور متمرکز در زمینهٔ مورد علاقه‌ام، یعنی ادبیات، ترجمه کنم. انگار بعد از کلی این در و آن در زدن مسیرم را پیدا کرده بودم. حالا که فکرش را می‌کنم، می‌بینم به این دلیل مترجم نشده‌ام که نتوانسته‌ام بنویسم. ترجمه کردن را دوست دارم.

می‌فرمایید که روزنامه‌نگار بودید و طبعاً با نوشتن بیگانه نبودید. ولی چرا نوشتید؟ چرا ترجیح دادید که ترجمه کنید؟ این که می‌گویید ترجمه را دوست دارم دقیقاً به چه معنی است؟ چرا دوست دارید؟ در وهله اول به نظر می‌رسد کسی که می‌تواند بنویسد و نمی‌نویسد و ترجیح می‌دهد فقط ترجمه کند برای کارش باید توضیح بدهد؟ ولی می‌دانم که در چارچوب فرهنگی سیاسی و ادبی کشور ما این سوال حتماً جواب معقولی دارد. جواب شما چیست؟ آیا به خاطر شأنی است که ترجمه ادبی از دیرباز در جامعه داشته است؟ آیا ترجمه کار کم‌خطرتر یا ساده‌تری است در مقایسه با نوشتن؟ آیا ترجمهٔ ادبی ژانری محبوب‌تر از تألیف ادبی است؟

فکر می‌کنم در مورد من خودبه‌خود این‌طور پیش آمده و در مسیر ترجمه قرار گرفته‌ام. حتماً عوامل متعددی در این انتخاب مؤثر بوده است. من در مطبوعات داستان و رمان نمی‌نوشتم. نوشتن تحلیل و مقاله و خبر از جنس کاملاً متفاوتی است. از این گذشته، بخش زیادی از کارم در مطبوعات هم ترجمه بوده و هست. شاید توانایی نوشتن را در خودم نمی‌دیدم یا حرفی برای گفتن نداشتم. به طور کلی نوشتن برایم خیلی سخت است و هر چه بیش‌تر ترجمه می‌کنم، سخت‌تر هم می‌شود. چیزی که در ترجمه دوست دارم بازی با کلمات است و پیدا کردن امکانات مختلف در زبان. این

یکی از لذت‌های بزرگ زندگی من است. و البته معرفی ادبیات داستانی جذاب به خوانندگانی که از نظر فکری به آن‌ها نزدیکم. انگار گروهی آدم با رشته‌های نامرئی سلیقه‌ای مشترک با هم در پیوند و دیالوگ باشند.

به طور کلی من ترجمه را در مقابل تألیف قرار نمی‌دهم. به نظرم این‌ها دو مقوله کاملاً متفاوت‌اند و مترجم و نویسنده در دو زمینه مختلف دست به خلاقیت می‌زنند. این نیست که نویسنده‌ای که موفق نیست می‌رود و مترجم می‌شود. مترجم ادبی در جامعه ما شأن بالایی دارد چون با انتخاب آثار برتر ادبیات جهان بخشی از اعتبار اثر و نویسنده‌اش خواهی‌نخواهی از آن او می‌شود. به عبارتی مترجمان دریچه‌های ادبیات جهان را به روی ایرانیان باز می‌کنند و از این روست که جایگاه ویژه‌ای دارند و کارشان تأثیرگذار است. تفاوت فاحش کیفیت آثار تألیفی هم این وضعیت را تشدید می‌کند. چون نویسنده نیستم نمی‌توانم بگویم ترجمه در مقایسه با تألیف ساده‌تر یا کم‌خطرتر است. به قول آقای دریابندری عزیز، هر کاری را بخواهی درست انجام بدهی، سخت است.

خانم دقیقی، در مباحث نظری ترجمه بحثی وجود دارد با عنوان هنجارها. این بحث همان‌طور که می‌دانید بحث گسترده‌ای است و همه رفتارهای اجتماعی را در برمی‌گیرد، ولی در حوزه ترجمه هنجارها هم شامل انتخاب کتاب برای ترجمه می‌شود و هم شیوه ترجمه. می‌خواستم نظرتان را درباره این دو موضوع بپرسم: در مورد انتخاب کتاب برای ترجمه؛ اولاً بفرمایید معمولاً خود شما کتاب را انتخاب می‌کنید یا ناشر به شما پیشنهاد می‌دهد؟ ثانیاً، اگر خودتان انتخاب می‌کنید این انتخاب بر چه اساسی است؟ آیا مبنایی صرفاً شخصی و ذوقی دارد یا اینکه ملاحظه بازار را می‌کنید؟

من برخی متن‌های غیرادبی را به عنوان کاری برای گذران زندگی به سفارش ترجمه کرده‌ام، ولی ترجمه ادبی برای من کار دل است. چیزی را که دوست نداشته باشم، ترجمه نمی‌کنم. این دو حوزه را در کارم از هم جدا کرده‌ام. یک یا دو بار پیش آمده که ناشر کتابی را به من پیشنهاد کرده و چون از آن کتاب خوشم آمده ترجمه‌اش کرده‌ام. انتخاب‌هایم بیشتر بر اساس ذوق و سلیقه شخصی است، ولی این ذوق و سلیقه تابع شرایط مختلف زمانی و مکانی یا به گفته شما هنجارهای اجتماعی مختلف است. همان‌طور که این هنجارها بر همه رفتارهای ما تأثیر می‌گذارند. در انتخاب‌هایم بیشتر

از آنکه ملاحظه بازار را بکنم، محدودیت‌های دست‌وپاگیر صدور مجوز انتشار را در نظر می‌گیرم و سراغ ترجمه کتاب‌ها و داستان‌هایی نمی‌روم که سانسور به آن‌ها لطمه بزند، هر قدر هم که از آن‌ها خوشم بیاید. بازار کتاب‌های ترجمه‌شده نسبتاً متنوع است و طیف‌های گوناگون کتابخوان‌ها معمولاً، با توجه به پسندشان، به انتخاب‌های مترجم‌های خاصی اعتماد می‌کنند و می‌شود گفت به‌نوعی با او هم‌سلیقه‌اند.

در مورد هنجار شیوه ترجمه، می‌گویند این هنجار در جامعه مترجمان معمولاً از نسلی به نسل دیگر سرایت می‌کند، یعنی مترجمان جوان‌تر به دست مترجمان قبلی نگاه می‌کنند و سعی می‌کنند مثل آن‌ها ترجمه کنند. شما واقعاً در ترجمه الگویی داشتید و سعی می‌کردید به سبک آن الگو ترجمه کنید؟ این الگو چه کسی بوده و چه ویژگی در او می‌دیدید؟

من هم حتماً آگاه یا ناآگاه تحت تأثیر مترجمان نسل‌های قبل بوده‌ام. نقش پُرنرنگ مترجمان ما در معرفی ادبیات جهان و آشنا کردن جامعه با ادبیات معاصر بر کسی پوشیده نیست. این نقش به حدی بارز بوده که بر ذهنیت و گاه حتی زبان نویسندگان ما تأثیر گذاشته است. در مورد خودم نمی‌توانم بگویم به طور مشخص مترجم خاصی را در ترجمه الگو قرار داده‌ام. بیشتر این بوده که از خواندن ترجمه‌هایشان نکته‌ها آموخته‌ام و متوجه شده‌ام چه امکاناتی در ترجمه وجود دارد. می‌توانم به طور مشخص از ابوالحسن نجفی نام ببرم، همین‌طور از نجف دریابندری و محمد قاضی. می‌توانم بگویم ویژگی کار این مترجمان برای من به طور کلی خوش‌خوان بودن ترجمه و نزدیک بودن ساخت زبان آن به زبان فارسی بود. آنچه با خواندن ترجمه‌های این دسته از مترجمان پیش‌کسوت در ذهنم رسوب می‌کرد، لذت خواندن متن خوب بود و ناخودآگاه این ترجمه‌ها را با ترجمه‌های پُردست‌اندازی مقایسه می‌کردم که به قول معروف بوی ترجمه می‌دهند و لذت خواندن را از خواننده می‌گیرند. وقتی خودم دست به کار ترجمه شدم، فهمیدم این زبان روان، سلیس و هنرمندانه با چه کار و زحمتی به دست می‌آید.

گاه دانشجویی سراغ من می‌آید و ابراز علاقه می‌کند تا درباره موضوع مترجمان زن در ایران پایان‌نامه بنویسد. سوال پژوهشی همه این دانشجویان این است که آیا مترجمان زن در انتخاب کتاب برای ترجمه و نیز در شیوه ترجمه ملاحظات خاصی دارند که آنها را از مترجمان مرد متمایز می‌کند؟ پاسخ خود شما به این

سوال چیست؟ در موضوع انتخاب کتاب برای ترجمه، آیا نویسندگان زن را به نویسندگان مرد ترجیح می‌دهید؟ در مورد زبان ترجمه، فکر می‌کنید زن بودن شما چه تأثیری در زبان یا انتخاب روش ترجمه دارد؟ برای مثال آیا خودتان را مترجمی کمال‌گرا می‌بینید و یا بیش از حد دقت بکار می‌برید؟

بی‌شک من فقط می‌توانم از جانب خودم پاسخ بدهم و نمی‌توانم نظرم را به همه مترجمان زن تعمیم بدهم. فکر می‌کنم پرشمار شدن مترجمان زن در یکی دو دهه اخیر، و البته جدی‌تر شدن آن‌ها در کار ترجمه، انگیزه این پرسش باشد. در حال حاضر در عرصه نشر با زنان مترجمی روبه‌رو هستیم که ترجمه برایشان نه تفنن که حرفه است. در پاسخ به بخش اول پرسش شما باید بگویم که فکر می‌کنم جنسیت در انتخاب اثر برای ترجمه بی‌تأثیر نیست، همان‌طور که بر همه انتخاب‌های زندگی‌ام تأثیر می‌گذارد. ولی نمی‌دانم این تأثیرپذیری چقدر آگاهانه است و چقدر ناخودآگاه. برای من یک ملاک مهم در انتخاب داستان یا رمان برای ترجمه، پسند شخصی است که عوامل بسیاری، از جمله جنسیت، در آن نقش تعیین‌کننده دارد. در واقع، شاید بتوان گفت انتخاب‌های من کم یا بیش متأثر از ذهنیتی زنانه است ولی این ذهنیت چهارچوب مشخص و ثابتی ندارد و در افراد مختلف با توجه به پیشینه و خاستگاه و فرهنگ و خلق و خویشان متفاوت است. این ذهنیت هم فهم جهان‌های زنانه را برایم آسان‌تر می‌کند و هم بر زبان ترجمه من تأثیر می‌گذارد. گاهی احساس می‌کنم حرف زن نویسنده‌ای را بهتر می‌فهمم و شاید به همان میزان بهتر بتوانم آن را بیان کنم. ولی به طور کلی اگر داستان یا رمانی را برای ترجمه بپسندم، جنسیت نویسنده‌اش برایم مهم نیست. کما اینکه در عمل هم این را نشان داده‌ام. در مورد روش ترجمه اگر دقت و کمال‌گرایی از ویژگی‌های کار مترجمان زن باشد، باید بگویم به این مشکلات در حد افراط گرفتارم. تا حدی که گاهی از کار ترجمه خسته می‌شوم و به ستوه می‌آیم.

خانم دقیقی، تعریف شما از ترجمه ادبی چیست؟ شما در تعریف ترجمه ادبی، (منظورم بیش‌تر رمان است) بر عنصر «ترجمه» تأکید دارید یا بر عنصر «ادبی» و یا هر دو؟ منظورم این است که به کدام یک از این سه گزاره متمایل هستید: ترجمه ادبی مانعی ندارد که رنگ و بوی ترجمه داشته باشد. ترجمه ادبی به ناچار رنگ و بوی ترجمه دارد. ترجمه ادبی نباید رنگ و بوی ترجمه داشته باشد. در حالت

سوم، ترجمه ادبی همچون متنی مستقل و با عناصر زبانی زبان فارسی تألیف می‌شود و گرت‌برداری از متن اصلی در همه سطوح در آن به حداقل می‌رسد.

ترجمه رمان و داستان برای من عرصه خلاقیت در زبان است؛ در حالی که در ترجمه‌های دیگری که انجام می‌دهم به نظر خودم تا حد زیادی به کار مکانیکی نزدیک می‌شوم. در ترجمه ادبی سعی می‌کنم ترجمه‌ام هر چه بیشتر از حالت اول فاصله بگیرد و کمتر رنگ‌وبوی ترجمه بدهد. نمی‌دانم تا چه حد در این زمینه موفق هستم. این ایده آلی است که در طول سال‌های کارم سعی کرده‌ام هر چه بیشتر به آن نزدیک شوم. ولی اگر بنخواهم واقعیت را در نظر بگیرم، باید بگویم که فکر می‌کنم در حال حاضر در یک حالت بینابینی میان حالت دوم و سوم هستم؛ بعید می‌دانم هنوز توانسته باشم بند نافم را از متن اصلی کاملاً قطع کنم و در کار ترجمه به آن حد از کمال نرسیده‌ام.

سوال بالا را به شیوه‌ای دیگر می‌پرسم. یک راه برای ترجمه متن ادبی این است که قالب جمله نویسنده را به عنوان انتخاب اول حفظ کنیم و با حفظ قالب جمله، آن را به فارسی ترجمه کنیم و فقط در مواردی که قالب به اصطلاح جواب نمی‌دهد قالبی دیگر برای جمله طراحی کنیم. به این روش می‌توان به جملاتی رسید که در فارسی قابل قبولند ولی این جملات نه انتخاب مترجمند و نه انتخاب برتر او. راه دیگر این است که معنی هر جمله را از همان ابتدا در قالبی فارسی بریزیم، قالبی که به انتخاب مترجم است و انتخاب برتر اوست. روش اول ساده‌تر است زیرا مستلزم انتخاب نیست. کفایت مترجم با حفظ عوامل انسجام متن اصلی، جمله را به نحوی به فارسی برگرداند که از نظر دستوری نادرست نباشد. روش دوم دشوارتر است زیرا مستلزم آن است که مترجم نویسنده باشد و بتواند قالب جملات و نیز تعبیرات را خودش از میان ذخایر زبان فارسی انتخاب کند و انسجام (cohesion and coherence) جدیدی به متن ببخشد. شما خودتان بیشتر به کدام روش تمایل دارید؟

ببینید، در حوزه نظریه طبعاً هر مترجمی روش دوم را انتخاب می‌کند چون روش اول در سؤال شما یک ترجمه ملانقطه‌ای را به ذهن متبادر می‌کند. ولی اجازه بدهید این نظریه را در عالم عمل بسنجیم. مشکل اکثر ترجمه‌های ما عدم فهم صحیح متن اصلی است. این مشکل از دیرباز دامن‌گیر ترجمه در ایران بوده و بی‌رودربایستی بگویم که هم‌چنان هم هست. گمان هم نمی‌کنم این خشتی که از ابتدا کج گذاشته شده حالا

حالاها راست شود. حالا اگر ما بیاییم و با چنین مجوزی دست مترجم را برای دخل و تصرف در متن باز بگذاریم، فکر می‌کنید چه اتفاقی می‌افتد؟
من شخصاً ترجیح می‌دهم در ترجمه اولیه تلاشم را برای برگرداندن جمله نویسنده بکنم و به آسانی تسلیم نشوم. در مرحله بعد که اثر را به صورت یک کل و با فاصله از متن اصلی ویرایش می‌کنم، سعی می‌کنم داور سخت‌گیری برای کار خودم باشم و ترجمه را به عنوان متن فارسی بسنجم و اصلاح کنم. معمولاً چند بار کار خودم را ویرایش می‌کنم و در هر ویرایش از زبان اصلی دورتر و به فارسی نزدیک‌تر می‌شوم. این روشی است که در طول کار به آن رسیده‌ام و فکر می‌کنم به این ترتیب، دست‌کم در مورد من، امکان از دست رفتن معنای متن اصلی کم‌تر می‌شود. شاید هم به دلیل سابقه‌ام در زمینه ویرایش به چنین روشی رسیده‌ام.

می‌گویید مشکل اکثر ترجمه‌های ما این است که مترجم متن اصلی را نمی‌فهمد. و بعد می‌گوید نباید دست مترجم را در بیان معنی باز بگذاریم (البته منظور دخل و تصرف در معنی نیست). آیا نتیجه این نمی‌شود که مترجم متنی را که نفهمیده تحت‌اللفظی ترجمه می‌کند؟ یعنی دو اشکال بوجود می‌آید. معنایی را که روشن نیست در قالبی می‌ریزیم که بر ابهام و گنگی معنا می‌افزاید. من در این جا البته از مترجمی که متن را درست نمی‌فهمد صحبت نمی‌کنم. به طور کلی معتقدم ما به دلایل تاریخی از مترجمان جسارت تفسیر متن و ترجمه متن به بیان دیگر را گرفته‌ایم. ما مترجم را رابط زبانی می‌دانیم نه رابط فرهنگی. ما به مترجم اعتماد نمی‌کنیم و به او اقتدار لازم را نمی‌دهیم. کم‌تر مترجمی می‌بینیم که به معنی واقعی کلمه خلاق ترجمه کند، یعنی متنی بنویسد که اگرچه معنی متن اصلی را در خود دارد اما از حیث زبانی متن مستقلی است و از منظر فارسی نوشته شده است. شاید ترجمه دریابندری از *بازمانده* روز را تا حد زیادی بتوان به این دیدگاه نزدیک دانست؟ در مقام مترجم ادبی با این دیدگاه موافقت می‌کنید؟

اتفاقاً منظور من به طور مشخص دخل و تصرف در معنی است. سؤال این است که در مورد متن ترجمه سلیس و روانی که معنای متن اصلی در آن مخدوش و گاه حتی گم شده، چگونه باید قضاوت کرد؟ فکر می‌کنم اختلاف نظر ما از اینجا سرچشمه می‌گیرد که من از منظر ویراستاری صحبت می‌کنم که سال‌ها متن‌های ترجمه شده را ویرایش کرده و شما از منظر نظریه پرداز. شما فهم متن از سوی مترجم را امری بدیهی

می‌دانید و من معتقدم، با توجه به ترجمه‌های موجود، هنوز به چنین سطح و کیفیتی نرسیده‌ایم. ولی هیچ‌کدام از این دو نظر را نمی‌توان به همه مترجمان تعمیم داد. آن اقتداری که شما صحبتش را می‌کنید، مترجم باید در عمل با کارش به دست بیاورد و این فقط با تجربه کردن و قدم گذاشتن در مسیر درست به دست می‌آید. شاید بگویید روشی که من می‌گویم از اساس اشتباه است و از راه دقت و تلاش برای از کار درآوردن متن اصلی نمی‌توان به ترجمه مطلوب و خلاقانه رسید؛ باید از ابتدا رشته پیوند با متن اصلی را قطع کرد و در جایگاه نویسنده قرار گرفت و با خلاقیت نوشت. به نظر من، حدی از پایبندی به متن اصلی لازم است. فکر می‌کنم می‌توان این خلاقیت را در از کار درآوردن سبک و لحن نویسنده به خرج داد. من هم در مورد ترجمه آقای دریابندری از *بازمانده روز* با شما موافقم؛ فکر می‌کنم در این کتاب با زیرکی زبان و لحن مناسبی به‌ویژه برای شخصیت سرپیشخدمت پیدا کرده‌اند. ولی فراموش نکنید که آقای دریابندری این کتاب را با پشتوانه یک عمر تجربه ترجمه کرده‌اند و فکر می‌کنم آن اقتدار مورد نظر شما را طی سال‌های کارشان به دست آورده‌اند.

کاملاً درست است. آقای دریابندری اگر در این حد زبان‌دان نبودند نمی‌توانستند چنین ترجمه‌ای بنویسند. ولی حرف من این است که زبان‌دانی کافی نیست. در غالب موارد این سنت ترجمه و الگوهای قبلی است که روش ترجمه را به مترجم دیکته می‌کند. اینکه من گفتم ما به مترجمان ادبی‌مان اعتماد نداریم و آن‌ها را صرفاً رابط زبانی می‌دانیم، منظورم اشاره به همین سنت ترجمه ادبی در ایران بود. کار آقای دریابندری در ترجمه *بازمانده روز* کاری خلاقانه و غیرمعمول بود و با ریسک همراه بود. مترجم در وهله نخست باید بخواهد که چنین ترجمه کند و برای اینکه بخواهد باید دلیل داشته باشد و گرنه طبعاً از سنت ترجمه تبعیت می‌کند. پس از اینکه مترجم متقاعد شد که ترجمه در اساس یعنی تألیف، آنگاه مساله زبان‌دانی مطرح می‌شود. چون تعدادی از مترجمان ما در درک متن مشکل دارند یا به قدر کافی زبان‌دان نیستند نمی‌توانیم ترجمه را با عنایت به توان و محدودیت‌های آن‌ها تعریف کنیم. به نظر من شیوه ترجمه باید با توجه به شرایط متغیر فرهنگی تعریف شود و نه با توجه به شیوه پیشینیان. در شرایط فرهنگی موجود چه استدلال فرهنگی و زبانی داریم که ترجمه باید رنگ و بوی ترجمه یا رنگ و بوی تألیف بدهد؟ من شخصاً بنا به دلایل متعددی که در جاهای دیگر گفته‌ام در ترجمه رمان هیچ دلیلی نمی‌بینم که ترجمه رنگ و بوی ترجمه بدهد. آیا فکر نمی‌کنید که

مترجمان ما تا حدی اسیر سنت ترجمه ادبی هستند و ترجمه‌هایی می‌نویسند که بیش از حد لازم به متن اصلی وابسته است؟

من هم فکر نمی‌کنم هیچ ترجمه‌ای، به‌ویژه ترجمه ادبی، باید رنگ و بوی ترجمه داشته باشد. ترجمه هر چه به تألیف نزدیک‌تر باشد، بیش‌تر به اثر هنری نزدیک می‌شود و طبعاً روان‌تر و خوشخوان‌تر است. ظاهراً شما معتقدید به طور کلی با پابندی به متن اصلی نمی‌توان به چنین ترجمه مطلوبی رسید و این راه از اساس برای مترجم راه خطایی است و امکان خلاقیت را از او می‌گیرد. با شما موافقم که بسیاری از مترجمان بیش از حد به متن اصلی وابسته‌اند. شما این وابستگی را ناشی از سنت ترجمه می‌دانید. از آن‌جا که در این زمینه مطالعه دقیقی ندارم، نمی‌توانم درباره چند و چون آن اظهار نظر کنم. شاید همین سنتی که می‌گویید در واکنش به ترجمه‌های مغلوط شکل گرفته باشد. به هر حال، مترجم‌های ما کم‌تر با مسائل نظری ترجمه آشنا هستند. در عین آنکه تا حدی از پیشینیان خود الگو می‌گیرند، برخوردشان با این کار بیشتر تجربی و شخصی است. شاید نقش مراکز دانشگاهی ما در آموزش مترجمان چندان قابل توجه نبوده و در عرصه ترجمه پیوند لازم میان حوزه عمل و حوزه نظر به دلایل متعدد به وجود نیامده است.

در ایران می‌دانید که عملاً چیزی به نام نقد ترجمه نداریم. اظهار نظرهای دوستان هم معمولاً خالی از تعارف نیست. غیر دوستان هم که پنبه می‌زنند. آیا با این نظر درباره نقد ترجمه موافقید؟ شما خودتان چطور متوجه می‌شوید ترجمه‌تان چگونه بوده و آیا در کارتان پیشرفت کرده‌اید یا نه؟ اصلاً نقد چگونه باید صورت بگیرد؟

بر حسب اتفاق، در همین روزها یکی از این نقدهای غیردوستانه نقل محافل ادبی است. اگرچه در نقد مورد بحث و پاسخ‌هایی که به آن منتشر شده پاره‌هایی از حقیقت وجود دارد، ولی هیچ‌کدام همه حقیقت نیستند و حاشیه‌هایشان گاه از متن پررنگ‌تر است. آیا چنین نقدی موجب می‌شود مترجم و ناشر سهل‌انگار حساب کار دستشان بیاید و بیش‌تر دقت کنند؟ بعید می‌دانم، گم‌اینکه تا به حال چنین اتفاقی نیفتاده است. آیا مترجمی که کارش مورد نقد قرار گرفته جز آزرده‌گی نصیبی از این بحث خواهد برد؟ به نظرم خیلی سعه صدر می‌خواهد که بتواند از این مرحله آزرده‌گی بگذرد، کلاهش را قاضی کند و برخی انتقادات به جای آن نادوستان را بپذیرد. اتفاقاً مترجم مورد بحث به هیچ وجه مترجم سهل‌انگاری به شمار نمی‌آید؛ شاید به دلیل عجله و

مسابقه‌ای که این روزها در ترجمه وجود دارد، دقتش کم شده باشد. این را هم فراموش نکنیم که نویسنده و مترجم ما این روزها به‌ندرت از کمک نیروهای به‌واقع متخصص برای یافتن خطاها و اصلاح کارش برخوردار است. ما در دوره‌های مختلف در مطبوعات نقدهایی از این دست کم نداشته‌ایم، ولی آیا غیر از اینکه اسباب خنده و تمسخر شوند، تأثیری داشته‌اند؟ تعارف‌های مدح‌آمیز دوستان را هم که، مثل سایر مواردی از این دست، نباید جدی گرفت. ترجمه را باید در کُلیتش سنجید نه اینکه ذره‌بین برداشت و دنبال اشتباهات و سهوهای احتمالی مترجم گشت. بعید می‌دانم هیچ مترجمی از زیر این ذره‌بین جان سالم به در ببرد. البته منظورم به هیچ‌وجه ترجمه‌هایی نیست که اشتباه در آن‌ها از استثنا به قاعده تبدیل شده است. نمی‌دانم نقد ترجمه باید چگونه باشد تا هم به کار مترجم بیاید و هم تحولی در فضای آشفته ترجمه‌ها به وجود بیاورد چون چندان تجربه‌ای در این زمینه نداشته‌ام. فکر می‌کنم نقدهایی که مرحوم کریم امامی از جمله در همین فصلنامه مترجم می‌نوشتند از نمونه‌های نقد منصفانه و راهگشا در حوزه ترجمه بودند. شاید ابتدا باید ظرفیت نقد کردن و نقدپذیری در منتقد و مترجم به وجود بیاید. شخصاً، بعد از سال‌ها ترجمه و ویرایش، صلاحیت منتقد برایم خیلی مهم است. اگر نقد از جانب استاد یا دوست مترجمی باشد که نظرش را قبول دارم، من را وادار به تأمل می‌کند، درباره‌اش فکر می‌کنم و اگر به این نتیجه برسم که اشتباه کرده‌ام، در ذهنم حک می‌شود و دیگر آن اشتباه را تکرار نمی‌کنم.

به نظر شما ناشران چگونه می‌توانند نقشی مثبت در بهبود کیفیت ترجمه ایفا کنند؟

در نشر ما حلقه گمشده خیلی مهمی وجود دارد که همان ارزیابی درست و سنجیده به دست افراد کاردان و متخصص است. مرحله‌ای از کار نشر که می‌تواند جلوی خیلی از آسیب‌ها را بگیرد و متأسفانه هنوز در نشر ما آن‌طور که باید و شاید تعریف نشده و جایگاه خود را پیدا نکرده است. ارزیابی آثار برای انتشار باید به یک مرحله از کار نشر، با شأن و حقوق درخور، تبدیل شود تا ناشر بتواند روی نظر ارزیاب خود حساب کند و براساس آن در مورد انتشار اثری تصمیم بگیرد. به گمان من، ارزیابی ترجمه‌ای که به ناشر ارائه می‌شود، نخستین کاری است که او باید در چرخه نشر آثار ترجمه‌شده انجام بدهد. این کار مسئولیت ناشر هم هست. مؤسسه نشر، مثل هر بنگاه اقتصادی دیگری، علاوه بر نفع اقتصادی خود باید به کیفیت کالایش هم توجه کند. انتشار ترجمه‌های نازل و مغلوط در حکم همان کم‌فروشی در کسب‌وکارهای دیگر است. گذشته از آن،

ناشران برای خود رسالت فرهنگی هم قائل اند و اعتبارشان از انتشار آثاری با کیفیت بالا به دست می‌آید.

یکی دیگر از نقش‌های ناشران در زمینه انتشار آثار ترجمه‌شده، در حوزه ویراستاری است. ویراستار خوب و کاربلد می‌تواند به مترجم کمک کند و کیفیت اثر را تا حدودی ارتقا بدهد. متأسفانه رکود صنعت نشر در سال‌های اخیر نقش ویراستار را در نشر ما کم‌رنگ‌تر کرده است. در بسیاری موارد ناشران اساساً ویراستار را از چرخه نشر حذف می‌کنند یا ویراستاران کارنابلد و اغلب تازه‌کار را با دستمزدی ناچیز به کار می‌گیرند که نمی‌توانند تأثیر چندانی در ارتقای کیفیت اثر داشته باشند.

بسیاری از جوانان بویژه خانم‌ها و مخصوصاً انبوه دانشجویانی که در کلاس-های دانشگاهی درس ترجمه می‌خوانند امیدوارند که روزی مثل شما مترجم سرشناسی بشوند. شما برای این جوانان چه صحبتی دارید؟

سرشناس که چه عرض کنم. گمان نکنم سرشناس در این عرصه چندان معنایی داشته باشد، یا دست کم من خودم را سزاوار چنین صفتی نمی‌دانم. به دوستانی که قصد دارند وارد عرصه ترجمه ادبی بشوند، می‌گویم فقط در صورتی قدم در این راه بگذارند که این کار را دوست داشته باشند. با هیچ انگیزه دیگری وارد این عرصه نشوند. تنها رضایتمندی در این کار ناشی از علاقه مترجم به کارش و به ادبیات است. وگرنه کاری است سخت و بی‌اجر که مستلزم چشم پوشیدن از بسیاری از جنبه‌های زندگی معمول اکثر مردم است. دیگر اینکه کار ترجمه را آسان نگیرند، چون به هیچ وجه آسان نیست و هرگز از آموختن غافل نشوند و فکر نکنند که در پایان دوره دانشگاه مترجم شده‌اند. ترجمه ادبی علاوه بر دانش زبانی به اطلاعات گسترده در زمینه‌های متنوع نیاز دارد و به مهارتی که تنها با تجربه کردن به دست می‌آید.

با توجه به اینکه خواننده، ناشر، مترجم، بازار و دولت پنج رکن ترجمه ادبی هستند، وضعیت ترجمه ادبی را در حال حاضر چگونه می‌بینید؟ در مورد هر یک از این پنج رکن چه نظری دارید؟ کدام یک از این پنج رکن را در تنزل یا ارتقای جایگاه و کیفیت ترجمه ادبی در حال حاضر موثر می‌دانید؟ مثلاً در مورد خواننده-ها، آیا خواننده‌ها کمتر شده‌اند یا بیش‌تر؟ آیا مشکل‌پسندتر شده‌اند یا سهل‌گیرتر؟ یا در مورد دولت، شرایط قبول کتاب برای ترجمه و شرایط ممیزی چه وضعیتی دارد؟ خودسانسوری چگونه در کارتان اثر گذاشته است؟

اقتصاد نشر در سال‌های اخیر بیش از پیش آسیب دیده است؛ بخشی به دلیل وضعیت اقتصادی مردم و بخشی به دلیل رکود کلی بازار کتاب. این اقتصاد ضعیف روی همه دست‌اندرکاران این حوزه تأثیر گذاشته است. ناشر که سودآوری این کار برایش کمتر شده، نه تنها تیراژ کتاب‌ها را پایین می‌آورد بلکه در همه هزینه‌ها هم تا حد ممکن صرفه‌جویی می‌کند. در نتیجه، بسیاری از نیروهای متخصص به تدریج از چرخه تولید کتاب حذف می‌شوند. مثلاً ناشران کمتر اثر ترجمه‌شده را به ویراستار می‌سپارند. حتی در نمونه‌خوانی متن‌ها هم صرفه‌جویی می‌کنند. نتیجه‌اش همین کتاب‌های بی‌کیفیت و پرغلطی است که حتی در تولیدات ناشران معتبر می‌بینیم. خواننده‌ها کمتر کتاب می‌خرند؛ دلیلش فقط شرایط سخت اقتصادی نیست؛ کیفیت کتاب‌ها و دزدگی از کتاب‌های منتشرشده هم در بی‌علاقگی خوانندگان مؤثر است. یک بام و دوهوای ممیزی و صدور مجوز نشر پدیدآورندگان کتاب را کلافه کرده است. ضوابط و محدودیت‌ها در دوره‌های مختلف و نسبت به ناشران و نویسندگان و مترجمان مختلف، متفاوت است. در مورد من این موضوع بیش از همه بر انتخاب اثر برای ترجمه اثر می‌گذارد. چون از خودسانسوری پرهیز دارم، سعی می‌کنم از همان ابتدا داستان و رمانی را انتخاب نکنم که امکان انتشارش با توجه به محدودیت‌های ممیزی کم است. سیاست‌گذاری متغیر و چندگانه در حوزه فرهنگی بیش‌ترین لطمه را به نشر می‌زند و این بازار آسیب‌دیده و آشفته را آشفته‌تر می‌کند.

فهرست ترجمه‌های مژده دقیقی

- هنر ویرایش (با همکاری احمد کسایی‌پور)، لاریسا مک‌فارکر، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۵
 جعبه مقوایی (از سری ماجراهای شرلوک هولمز)، آرتور کانن دوئل، تهران: انتشارات هرمس،
 ۱۳۷۷
 نشانه چهار (از سری ماجراهای شرلوک هولمز)، آرتور کانن دوئل، تهران: انتشارات هرمس،
 ۱۳۷۸
 دره وحشت (از سری ماجراهای شرلوک هولمز)، آرتور کانن دوئل، تهران: انتشارات هرمس،
 ۱۳۷۸
 اینجا همه آدم‌ها این جور می‌اند (مجموعه داستان)، لوری مور و دیگران، تهران: انتشارات نیلوفر،
 ۱۳۷۹

اتود در قرمز لاکه (از سری ماجراهای شرلوک هولمز)، آرتور کانن دوئل، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۰

رویای نوشتن (گفت‌وگو با نویسندگان معاصر)، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری جهان کتاب، ۱۳۸۰

ترجمان دردها (مجموعه داستان)، جومیا لاهیری، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۰

وقتی یتیم بودیم، کازوئو ایشی‌گورو، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۱

مشقتهای عشق (مجموعه داستان)، کلر دیویس و دیگران، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۱

یک مهمانی یک رقص (مجموعه داستان)، آیزاک باشویس سینگر، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۲

درنده باسکرویل، (از سری ماجراهای شرلوک هولمز)، آرتور کانن دوئل، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۳

عدالت در پراتنز (مجموعه داستان)، ایساک بابل، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۴

معامله پرسود (مجموعه داستان)، پریمو لوی و دیگران، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵

فرار (مجموعه داستان)، آلیس مونرو، تهران: انتشارات نیلوفر، تابستان ۱۳۸۶، چ دوم بهار ۱۳۸۹، چ سوم پاییز ۱۳۹۲، چ چهارم بهار ۱۳۹۳

نقشه‌هایت را بسوزان (مجموعه داستان)، جس رُو و دیگران، تهران: انتشارات نیلوفر، پاییز ۱۳۸۷

حلقه سرخ، (از سری ماجراهای شرلوک هولمز)، آرتور کانن دوئل، تهران: انتشارات هرمس، پاییز ۱۳۸۸

ببر سفید، آراویند آدیگا، تهران: انتشارات نیلوفر، بهار ۱۳۸۹

ویرایش از زبان ویراستاران، جرال د گراس (ویراستار)، ترجمه گروهی، ویراستار ترجمه فارسی، انتشارات کتاب مهناز، تابستان ۱۳۸۹

زندانهایی که برای زندگی انتخاب می‌کنیم (مجموعه پنج گفتار)، دوریس لسینگ، تهران: انتشارات کندوکاو، زمستان ۱۳۸۹

ظلمت در نیمروز، آرتور کوستلر، تهران: نشر ماهی، بهار ۱۳۹۲

خانواده مصنوعی و داستان‌های دیگر، آن تایلر و دیگران، تهران: انتشارات نیلوفر، پاییز ۱۳۹۲

زندگی عزیز، آلیس مونرو، نشر ماهی، بهار ۱۳۹۴
